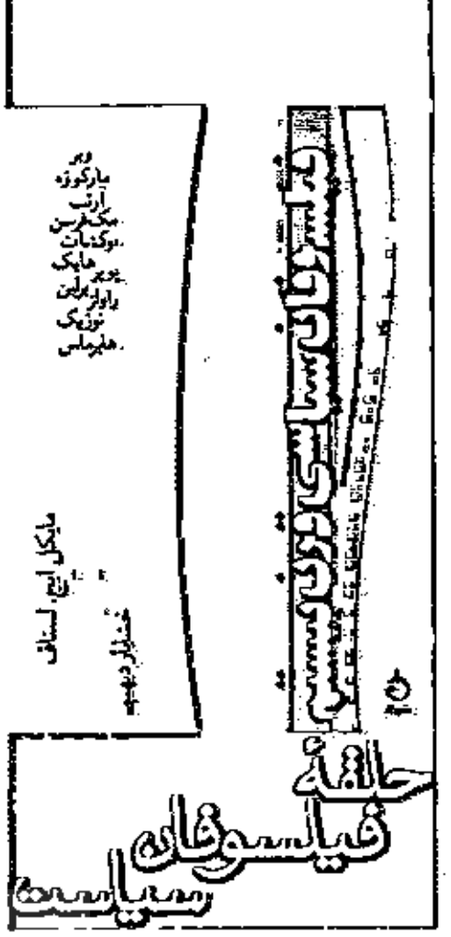

حالقهٔ فیلسوفان سیاسی

◆ احسان شاقاسمی

کتاب «فیلسوفان سیاسی قرن بیستم» سال‌ها پیش با ترجمه دیهیمی به بازار آمد. این کتاب در دهه شصت، در حالی منتشر شد که تقریباً هیچ منبعی در زبان فارسی برای شناخت حداقل برخی از فیلسوفان سیاسی وجود نداشت. حالا این کتاب با ویراست جدیدی تجدید چاپ شده و هنوز هم برای شناخت برخی از این فیلسوفان منبعی جز این کتاب نیست.

در کتاب «فیلسوفان سیاسی قرن بیستم» چهره‌هایی معرفی شده‌اند که علاوه بر مطرح بودن برخی از آنان در علوم اجتماعی، همه آنها به قول نویسنده کتاب در مقدمه، «اصلی‌ترین فیلسوفان سیاسی قرن بیستم» هستند. از وبر که چهره چند ستون اصلی کلاسیک جامعه‌شناسی است تا هابرماس که نظریه «حوزهٔ عمومی» او هم در علوم اجتماعی و هم در علوم سیاسی بسیار مورد بحث و نقد قرار گرفته است، همه نام‌های بزرگی منتسب به دو جناح رقیب در نظریه‌پردازی سیاسی هستند. مناقشه اصلی آنها بر سر موضوعاتی است که جهت‌گیری در برابر آن موضوعات، نحلهٔ سیاسی و فکری آنها را مشخص می‌کند. موضوعاتی که چهارچوب اصلی و خطوط کلی راهنمای آن ابتدا به‌وسیله وبر معرفی می‌شوند. ادبیات سیاسی و جامعه شناختی وبر در مفاهیمی چون عقلانیت، افسون‌زدایی، ارزش، بروکراتیزه کردن، و سنخ‌بندی‌های آرمانی یا ایدئالی که آنها را مهم‌ترین ابزار برای کار علمی در زمینه شناخت کنش انسانی می‌داند، و مسئله معنای عمل و ذهنیت فرد از عملی که انجام می‌دهد، همه طرحی مفهومی هستند که به گمان نویسنده کتاب، وبر را به بزرگ‌ترین جامعه‌شناس مدرنیته یا به عبارت دیگر جامعه قرن بیستم تبدیل می‌کند. به همین دلیل، «لسناف» پیش از تقسیم کتاب به سه بخش مورد نظرش، ابتدا اندیشه‌های وبر را معرفی می‌کند. اندیشه‌های جامعه‌شناختی او دربارهٔ کنش و معنای کنش در ابتدا به سنخ‌بندی او از عقلانیت راه می‌برند. تا مقدمه‌ای باشند برای ورود به اندیشه سیاسی او در حیطهٔ سنخ‌های سلطه. از پس این معرفی، خطوطی کلی ترسیم می‌شوند که جهت‌گیری چهره‌های شاخص فلسفهٔ سیاسی قرن بیستم نسبت به آنها و نوع و محتوای چالشی که با آن مفاهیم دارند، مشخص می‌کند که هر یک، از آنها به نسبت دیگران در چه وضعیت سیاسی و اندیشگی قرار دارند. بر اساس این وضعیت است که لسناف کتاب را به سه بخش عمده تقسیم کرده و نام‌های زیر را برای هر بخش و چهره‌های آن برگزیده است.

فیلسوفان سیاسی قرن بیستم
مایکل ایچ. لسناف
ترجمه خشایار دیهیمی
ماهی
۱۳۸۵

بخش اول: منتقدان سرمایه‌داری مصرف‌گرا. آراء «هربرت مارکوزه»، «هانا آرنت» و «سی. بی. مک فرسون» را بررسی می‌کند.

بخش دوم: لیبرالیسم صف آراسته، به شرح آراء «مایکل اوکشات»، «فریدریش هایک»، «کارل پوپر» و «آیزایا برلین» می‌پردازد.

بخش سوم: معاصران، که به بحث در مورد «جان راولز»، «رابرت نوزیک» و «یورگن هابرماس» می‌پردازد.

در هر بخش، فیلسوفان به ترتیب زمانی مورد بحث قرار گرفته‌اند و ترتیب بخش‌ها نیز زمانی است. بخش اول سه منتقد سرمایه‌داری مصرف‌گرا را کنار هم نشانده است؛ بخش دوم، چهار نویسنده کم و بیش لیبرال را که با توجه به پس زمینه جنگ سرد از لیبرالیسم دفاع می‌کردند، و سرانجام، بخش سوم که عنوان آن «معاصران» است به بحث درباره سه فیلسوف سیاسی برجسته می‌پردازد.

اشاره شد که کتاب حاضر در پرتو مفاهیم وبری به جهت‌گیری فیلسوفان سیاسی مطرح شده می‌پردازد. محوری‌ترین این مفاهیم، در سنجش رویکرد اندیشمندان معرفی شده، «عقلانی کردن» و «افسون زدایی» است. چه در بخش اول کتاب، که منتقدان سرمایه‌داری مصرف‌گرا معرفی می‌شوند و چه در بخش دوم و سوم، که لیبرال‌ها و معاصران مورد بحث قرار می‌گیرند، برخی نظریه پردازان گرایش‌های ایدئولوژیکی کاملاً مخالف، نگاه تکنیکی به عقلانیت را طرد می‌کنند و تحقق اجتماعی آن را در شکل مثلاً بروکراتیزه کردن «غیر انسانی»، که انسان‌ها را تبدیل به «وسایل اداره امور» می‌کند، مورد نقد قرار می‌دهند. از طرف دیگر، مفهوم «افسون زدایی» وبر، در برانگیختن واکنش‌های نظری لیبرالیسم در طول ظهور جریانهای فلسفه سیاسی قرن بیستم بسیار مؤثر بوده است. اگر چه نظریه پردازان دست راستی و دست چپی در خصومت و مخالفت با بروکراتیزه کردن جامعه و جامعه تحت کنترل هدف مشترکی را تعقیب می‌کنند اما زمانی که چنین مهم دیگری از عقلانی کردن غربی، یعنی بازار، خصوصاً در شکل سرمایه‌دارانه آن مطرح می‌شود، این اشتراک هدف و همراهی به پایان می‌رسد. این اختلاف نظرها و هم رأیی‌ها همه، حول همان مفاهیم وبری شکل گرفته‌اند و آنها را به چالش گرفته یا بسط داده‌اند و تکمیل کرده‌اند و پرسش‌های تازه‌ای را که در طی زمان، جامعهٔ غربی با آنها درگیر بوده شکل داده‌اند.

بعد از معرفی وبر، کتاب در ابتدای بخش اول به سراغ یکی از شاخص‌ترین چهره‌های مکتب فرانکفورت یعنی هربرت مارکوزه می‌رود. کسی که سیاسی‌ترین نظریه پرداز مکتب فرانکفورت است و بسیاری از استدلال‌های او نه فقط از آن خود او که دارایی مشترک این مکتب است. نگاه تکنیکی به عقلانیت و پیامدهای اجتماعی آن، از کانون‌های اصلی توجه - عمدتاً خصمانه - فیلسوفان سیاسی مکتب فرانکفورت بوده است اما مارکوزه جامع‌تر از دیگران نگاه تکنوکراتیک را به نفع آزادی انقلابی رد می‌کند. او سرمایه داری مصرف‌گرا را مظهر تمام عیار رفتار غیر انسانی و بهره کشی در زمانه ما می‌داند.

سپس، در قسمت دوم بخش اول، هانا آرنت معرفی می‌شود؛ زنی جمهوریخواه که ترجیع بند آراء وی خصومت و مخالفت با فرهنگ مصرف گرای مدرن است. آرنت هم مانند مارکوزه، مصرف گرایی را نوعی از برده شدن یا تن دادن شخص به بردگی و انکار خلاقیت انسانی می‌داند.

سومین منتقد مصرف‌گرایی سرمایه‌دارانه، مک فرسون است؛ مارکسیستی طرفدار فردگرایی لیبرال، ترجیع بند آثار او هم، مخالفت با فرهنگ مصرف گرای مدرن است. او هم مصرف گرایی را نوعی بردگی می‌داند که منکر خلاقیت انسانی است اما او و آرنت برخلاف مارکوزه، مصرف گرایی را تجلی خرد تکنوکراتیک نمی‌داند؛ با این تفاوت که مک فرسون، با روحیه‌ای مارکسیستی، دوست دارد تکنولوژی را بیشتر از آنکه برده کننده بداند، رهایی بخش معرفی کند.

بخش دوم کتاب به لیبرال‌های معروف قرن نظر دارد. این بخش با «اوکشات» آغاز می‌شود که اگر چه مثل فرانکفورتی‌ها در مورد تکیه بیش از اندازه به «دانش تکنیکی» هشدار می‌دهد، اما محافظه‌کاری است که به‌جای اشاره به مفهوم نقد، رهایی بخش فرانکفورتی، روی به سنت و رویهٔ جاری و تثبیت شده دارد. اوکشات به شیوه خود در پی آن است که دامنه‌های اقتدار عمومی را برای تحمیل قواعد محدود کند و بنابراین تعقیب اهداف را موکول به انتخاب آزاد افراد و اجتماعات یا سازمان‌های خصوصی کند.

اندیشمند لیبرال بعدی، فردریش هایک اتریشی است که او هم مانند اوکشات، هدفش ممانعت از تحدید آزادی فرد به واسطه اقتدار عمومی است. او اقتصاد دان دست راستی لیبرالی است که همسو با فرانکفورتی‌ها به رد هرگونه کوششی برای سازمان دادن تمام عیار جامعه برمی‌خیزد و آن را به یکسان برای آزادی، کارایی و پیشرفت، مضر و ویرانگر می‌داند. اما طرفدار سرسخت بازار است و آن را نمونه کامل آزادی می‌داند.

در میان فیلسوفان سیاسی بحث شده در این کتاب، فقط پوپر (آنهم به شکل کاملاً محدود) برخورد تکنیکی در شکل «مهندسی اجتماعی» تدریجی صحه می‌گذارد. او به عنوان مدافع سرسخت دموکراسی لیبرال شهره شد و در ۱۹۶۵ از دولت بریتانیا لقب «سر» گرفت.

آخرین متفکر سیاسی این بخش، آیزایا برلین، یکی از معروف‌ترین لیبرال‌های میانه رو است که در سال ۱۹۵۷، مثل پوپر، لقب «سر» گرفت. اگر چه پوپر اتریشی از نازیسم گریخته بود و به انگلستان پناه آورده بود، اما برلین، روسی تباری بود که از چنگ توتالیتاریسم بلشویکی فرار کرده بود. به هر حال، اگر لیبرالیسم را واکنشی به افسون‌زدایی در معنای وبری آن بدانیم، این مفهوم به بهترین وجه، در شکل پلورالیسم ارزشی وبر مطرح شده است. برلین، مونیسم (یگانه انگاری) ارزشی را از بیخ و بن رد می‌کند و اعتقادش را به پلورالیسم ارزش‌ها اعلام می‌دارد: «هر چند به دلیل تکثر و ناسازگاری اهداف انسان‌ها «امکان تضاد و کشمکش- و تراژدی- هرگز نمی‌تواند از زندگی بشر، اعم از شخصی یا اجتماعی، حذف شود».

بخش سوم کتاب که معاصران نام دارد با جان راولز و تحت عنوان «عدالت لیبرالی» آغاز می‌شود. آن گونه که اشاره شد، لیبرالیسم واکنشی است به افسون زدایی در معنای وبری آن که اگر در کار برلین در شکل پلورالیسم ارزشی تحقق یافته بود، در تفکر راولز، در شکل آموزه تفوق حق بر خیر مطرح شده است. در واقع، کار راولز پاسخی است به «عدم توافق معقول» در مورد خیر - انسان‌ها باید آزاد باشند و خیر را برای خود تعریف و دنبال کنند. البته در محدوده‌ای که قواعد حقوق برای آنها معین و به ایشان تحمیل می‌کند.

در قسمت دوم این بخش، رابرت نوزیک معرفی می‌شود که اختیارگرا است. عنوان این مبحث «دولت کمینه» است؛ نظریه‌ای که نوزیک در کتاب اصلی خود «آنارشی، دولت و اتوپیا» با حرکت از استدلال منطقی محکمی از مفروضات و مقدمات به سوی نتایجی که موید نظریه اوست، سعی دارد از آن دفاع کند. نوزیک از منتقدان جدی راولز است. او اختیارگراست و نظریه «دولت کمینه» او، وظایف بسیار محدودی برای دولت تعیین می‌کند، مانند حفاظت از فرد در برابر زور، دزدی و کلاهبرداری و تنفیذ قراردادها و چیزهایی از این قبیل. فراتر از هرچیز، این دولت، مطلقاً از وارد شدن به حوزه باز توزیع اقتصادی به هر شکل و در هر شرایطی منع شده است.

و اما آخرین اندیشمندی که معرفی او پایان بخش فصل‌های کتاب هم هست، کسی نیست جز یورگن هابرماس. او با آنکه وارث اندیشه مکتب فرانکفورت است، آن را پشت سر گذاشته. هابرماس برخلاف مارکوزه ایراد و اعتراضی به نگرش ابزاری به طبیعت ندارد و آن را مانند پوپر با ساخت متعارف از جهان که در خدمت عمل هدفمند انسان است، پیوسته و همسو می‌داند. او اگر چه یک سوسیال دموکرات رادیکال است، اما نظر او در زمینه اداره بروکراتیک جامعه تا حدی شبیه هایک است.

به‌طور کلی به غیر از پوپر همه متفکران مطرح شده در کتاب، طرفدار حکم مطلق کانتی در منع استفاده ابزاری از انسان هستند ◆